

تاریخ وصول: ۸۹/۶/۱۰

تاریخ پذیرش: ۸۹/۸/۲۵

«بررسی مراتب تجلی خداوند از دیدگاه عرفان قبالا»

معصومه عزیزی خادم

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دهلران، گروه معارف اسلامی، دهلران، ایران

چکیده:

تجلی یکی از مباحث مهم خداشناسی در عرفان نظری، به معنای نمایان شدن و ظهور ذات در اسماء و صفات است. نظریه تجلی یا ظهور مورد توجه مکاتب مختلف بوده است؛ از جمله این مکاتب: سنت عرفانی یهودی (قبالا) است. در این سنت خدا دارای دو وجه متعالی (ان سوَف) و وجودی (اسماء و صفات) است؛ وجه وجودی از وجه متعالی صادر می شود؛ و مراتب تجلی خداوند از بالا به پایین را نشان می دهد. این مراتب ده گانه تجلی را سفیرا یا سفیروت می نامند. سفیروت ها را به شکل انسان، درخت یا شمعدانی هفت شاخه و سه گره نشان می دهند. دهمین و آخرین سفیره ملکوت یا شَخینا نامیده می شود و از آن به معنی نور و جلال خداوند یا حضور او در عالم یاد می کنند. در این مقاله به بررسی مراتب تجلی خداوند از دیدگاه عرفان قبالا که مهم ترین مکتب عرفان یهودی است؛ با هدف اثبات توحید در این سنت پرداخته می شود. با توجه به این مطلب که قبلا بیان برای حفظ تعالی خداوند از عالم، قائل به واسطه در خلقت شده اند؛ در نتیجه این واسطه چیزی جز اولین مرتبه تجلی حق نیست و آن ها خلقت را بر اساس مراتب تجلی الهی یعنی تجلی خاص شرح می دهند.

کلید واژه ها:

خدا، توحید، تجلی، اسماء و صفات، قبالا.

پیشگفتار

عرفان، معرفتی درونی است که تاریخی برای پیدایش آن تخمین نمی توان زد. یا آن را مختص به گروه خاصی پنداشت. دغدغه انسان همزمان با آفرینش، به شناخت خود، مبدأ، مقصد و جهان پیرامونش معطوف بوده، هرچند این توجه در طول زمان بر اثر عوامل مختلف گاهی کم رنگ یا کاملاً به فراموشی سپرده شده، اما هرگز به طور کامل از بین نمی رود.

عرفان از نظر لغوی به معنای شناختن و در اصطلاح راه و روشی است که طالبان حق برای رسیدن و شناسایی او (حق) برمی گزینند و به دو بخش نظری و عملی تقسیم می شود. هر کدام از ادیان توحیدی سنت عرفانی خاص خود را با نکات اشتراک و افتراق دارا هستند. از جمله یهودیت با سنت عرفانی قبلا. این آیین ابتدا به صورت سنت شفاهی و بعداً به صورت گرایش رازورزی رواج پیدا کرد. عرفان یهودی در ابتدا میان گروهی خاص و اندک پیدا شد و تا دوره دوم معبد (۷۰ میلادی که معبد توسط رومیان ویران شد) به صورت مخفی فقط به افراد معدود تعلیم داده می شد.

در عرفان یهودی سه جریان مهم وجود داشته که در نهایت یکی از آنها به اوج رشد و شکوفایی رسیده است. این سه جریان تحت عناوین مرکاوا، قبلا و حسیدیم مشخص هستند. دوره پختگی و کمال عرفان یهودی همان آیین قبلا است.

ریشه عرفان یهودی را باید در کتاب مقدس و سنت موسی (ع) جستجو کرد. علاوه بر کتاب مقدس در تلمود نیز اشاراتی درباره کیهان شناسی و هستی شناسی بر مبنای معرفت درونی دیده می شود که حتی با سحر و جادو همراه شده است. بعضی نقطه آغاز تفکرات عرفانی را در مکتوبات خاخام ها در مجموعه میشنا در اواخر قرن دوم میلادی می پندارند. پژوهشگران به تأثیر آموزه های یونانی، یوگای هندی و نیز آیین ایرانی در دوره دوم معبد تأکید دارند.

جان ناس تأثیر فرهنگ یونانی در اعتقادات یهودیان را کمتر از عقاید زرتشتیان می‌داند، چون هلنیزم (دوران تأثیر فرهنگ یونانی بر یهودیان) در محیط استدلال فلسفی محض و خارج از تصورات دینی به وجود آمده، اما زرتشت مکتبی مذهبی و ایمانی بود.^۱

عرفان یهودی مبتنی بر شرح و تفسیر رمزی تورات به عنوان کلام الهی می‌باشد و عارفان با پایبندی بر کتاب مقدس در جست و جوی راههای آسمانی بوده‌اند. با وجودی که این آیین ریشه در پیدایش دین یهود دارد؛ اما از قرن دهم میلادی به صورت یک گرایش رازورزی رسمیت یافت و در قرن سیزدهم به اوج و شکوفایی رسید. همانند دیگر عرفان‌ها به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود.

عرفان مرکاوا با عنوان عرفان اولیه و عرشی یهودیان مبتنی بر شهود حضور خدا بر عرش (نه حقیقت خداوند) مطرح شده است. این آیین بر اسم شناسی تأکید دارد و در آن نظریه انسان‌نگاری شیعور قوما (حدود قامت خداوند) مطرح شده است. واژه مرکاوا به معنای ارابه در کتاب حزقیال مطرح شده است. اسناد مربوط به این عرفان در کتب **هخالوت** یا شرح آنها و **خنوخ** وجود دارد. سالک پس از طی مراحل (کف بینی) و مراقبه باید از هفت هخال (Heikhal، تالار) که از هر طرف نگهبانی دارند، عبور کند. در هر مرحله باید مهر عبور که از اسماء مکنون الهی است همراه خود داشته باشد.^۲

آیین قبالا در حقیقت تصوف یهودی و مهم‌ترین سنت عرفانی آنها است. دو مرحله اصلی آن را قبالای نبوی یا زوهری و قبالای مشیحانی (منجی موعود یهود) یا لوریانی تشکیل می‌دهد. این مشرب عرفانی طریق سیروسلوک را بر عارف می‌گشاید و بر یزدان شناسی، کیهان‌شناسی، آفرینش شناسی و فرشته شناسی استوار است.

عبدالوهاب میسری نوشته: «قبالا از واژه ای عبری به معنای تواتر، قبول یا پذیرش میراث گذشتگان است، قبالا در اصل به معنی میراث شفاهی و سینه به سینه یهودی به نام شریعت شفاهی بوده است. این کلمه در اواخر قرن دوازدهم معنی جدیدی به خود گرفت و به معنای انواع تصوف و دانش تحول یافته خاخامی به کار رفت. افراد آشنا به اسرار و رموز قبالا (مقبولیم عبری) از خود به عنوان آشنایان با فیض ربّانی نام می‌برند. قبالا یکی از اصطلاحاتی

۱- بنگرید به: تاریخ جامع ادیان، ص ۵۴۶.

۲- جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۹۳.

است که به همین معنا اشاره دارد، برای مثال تلمود از «رازی هتوا» یعنی اسرار تورات سخن می گوید. از صوفی ها با عبارت هایی هم چون «یوردی مرکاوا» به معنای «فرودآمدگان به کشتی»، «بعلی هسود» به معنای «بزرگان یا ناموران»، «دانشی ایمونا» یعنی «مردان با ایمان» و «بنی هیخلای میلک» یعنی «فرزندان کاخ شاهی» یاد می شد.^۱

عرفان یهودی در قرن های دوازده و سیزدهم میلادی در اروپا رو به گسترش بود و غیر از آلمان در پرووانس و اسپانیا نیز متون فراوانی به وجود آورد و آیین قبلا را به ویژه در بخش نظری به پیش برد.

مهم ترین اثر عرفانی در این عصر **زوهَر** (zohar) فرا الوهی و مهم ترین اثر عرفانی است که در حدود سال ۱۲۸۰ م نوشته شده و آیین قبلا با این کتاب تثبیت شده است. **زوهَر** تفسیر و شرحی بر کتاب مقدس است. **زوهَر** نشان می دهد که خلقت باطنی ملکوتی دارد و نظریه سفیراها (مراتب تجلی) را شرح می دهد.

عرفان قبلائی در ۱۴۲۹ بعد از تبعید یهودیان از اسپانیا، در فلسطین به حیات خود ادامه داد و از آموزه های ماشیح گرایی (ظهور منجی) تأثیر پذیرفت. در این عصر اسحاق لوریایی اشکنازی (آلمانی) حلقه ای از مریدان را آموزش داد تا جایی که آموزه های او به عنوان قبلائی لوریایی معروف شد. به گفته لوریا کار نخست خدا در فرآیند خلق عمل صیمصوم (Tzimtzum) یا انقباض و به درون خود جمع شدن است.

در قرن هفدهم میلادی آموزه های عرفان قبلائی لوریایی در میان جامعه یهود گسترش یافته بود و براساس آن انتظار موعود و مسیحاگرایی رشد کرده بود. برخی قتل عام های یهودیان در اروپا رازمینه سازچنین اندیشه ای می دانند. خبر ظهور مسیحایی در بین یهودیان لاوان (شهری در شرق مرز جنوبی فرانسه) به گوش رسید و سراسر جامعه یهودی را فرا گرفت. این شخص شبتای صوی (۱۶۲۶-۱۶۷۶ م) بود که بسیاری برای او تبلیغ می کردند. بیشترین طرفداران او یهودیان ساکن شرق اروپا بودند.

یکی دیگر از گرایش های عمده عرفانی نهضت حسیدی است. سموئل حسیدی و پسرش یهودا و شاگردش الیعازربن یهودا از کسانی هستند که نهضت حسیدی آلمانی را سروسامان بخشیدند. در این مکتب زهد، ریاضت، تحمل توهین و ناسزا، بی تفاوتی به ستایش

۱- دائرة المعارف یهود، ج ۵، ص ۱۷۵.

و تمجید، عشق خدمت به خلق و مهمترین اصل آن یعنی عشق و محبت الله نمایان است. در آلمان عرفان یهودی (حسید) باتکیه بر زهد و اخلاق ممتاز گردیده بود. برای رؤیت کاود (جلال الهی) عارفان حسیدی باید زندگی توأم با پرهیزگاری، تأمل و مراقبه را پیشه و در روابط اجتماعی حتی با غیر یهودیان به نوع دوستی توجه می کردند. این زندگی در نهایت به عشق خالصانه به خداوند می انجامید که منجر به رضایت او می شد. در میان حسیدیان عناصر جادویی که نتیجه استغراق عارف و اسرار ترکیب حروف الفبا است، به چشم می خورد. حلول گرایی شبیه به همه خدایی در میان آثار حسیدیسم ها دیده می شود که انعکاس الاهیات عرفانی آنهاست.

در قرن هیجدهم میلادی جنبش دینی حسیدیسم در اوکراین ظهور کرد. این جنبش توجه خود را به عواطف و احساسات معطوف کرد و مردم را از قید و بندهای متشرعین یهود رها می ساخت. اسرئیل بن الیعزر (۱۷۰۰-۱۷۶۰) که به اوبعل شم طوو یا بشت می گفتند، بنیان گذار این نهضت خوانده می شد. از لحاظ نظری، تعالیم بعل شم طوو را بر گرفته از نظریه صمیموم لوریا می دانند. از پیروان بعل شم طوو باید از ربی داوو بائر واعظ حسیدی مزریچ بائر یاد کرد. او اصطلاح صدیق یا انسان کامل را رواج داد.

بحث اسماء و صفات از مباحث بسیار مهم در میان عارفان است. یهودیان به اسم یهوه و تفاسیر گوناگون بر این اسم اعتقاد دارند. پیش از پرداختن به مراتب تجلی با توجه به اهمیت اسم یهوه، نخست به بررسی آن می پردازیم.

اسم اعظم یهوه

یهودیان معتقدند که خداوند خودش را با اسم یهوه پر ملت اسرئیل آشکار کرده و برای آن اسم احترام خاصی قائل هستند. اسم اعظم در اسلام جامع تمامی اسماء و صفات الهی است. برخی معتقدند که هیچ کس حتی انبیاء و اولیاء آن را نمی شناسند و فقط خداوند آن را می داند و برخی نیز لفظ جلاله «الله» را اسم اعظم می دانند و منظور آنها فقط الفاظ نیست. با وجودی که یهودیان متأخر به کاربرد اسم اعظم را جز به افراد خاصی اجازه نمی دادند اما به نظر می رسد که در دوران کتاب مقدس به کاربرد این اسم ممنوعیت دوران بعدی را نداشته است. «افزودن «یا-ه» یا «یا-هو» به عنوان «پسوند» به اسامی اشخاص (مانند یسعیاہ- یسعیاہو- حزقیاهو) که حتی بعد از اسارت بابل نیز در میان یهود معمول و رایج بوده

است نشانه آن است که به کار بردن و تلفظ اسم چهار حرفی ممنوع نبوده است. لکن در اوائل کار دانشمندان یهود، این اسم را می بینیم که فقط در مراسم عبادت و نماز در معبد بیت همیقداش تلفظ می شده است. و بنظر می رسد که در آن موقع چنین قانونی وضع شده باشد: «در بیت همیقداش، اسم اعظم همان طور که نوشته می شود همان گونه هم تلفظ می گردد، ولی در خارج بیت همیقداش آن را به صورت دیگری ادا می کنند»^۱

از دوره میسنایی به بعد، اسم خدا را جز در معبد به صراحت نمی بردند. یکی از علمای یهود قرن سوم میلادی چنین فتوی داده است: «هر آن کس که اسم اعظم چهارحرفی را آن طور که نوشته می شود به طور صریح تلفظ کند، مرتکب گناه کبیره ای شده است.» (پسیقیا، ۱۴۸ الف) از آنجا که عارفان قبلائی تفسیر باطنی تورات را شرحی بر اسم اعظم یهوه می دانند، لازم است ریشه و معنی این نام بررسی شود.

ریشه و معنی نام یهوه

بابر معتقد است: به احتمال زیاد این نام بسط همان کلمه «هو» به معنی «او» ست، زیرا قبایل عرب زبان آن را برای خداوند در دوره احیای دینی به کار می بردند و معنی «واحد» را داشت. متصوفه هم از کلمه «یاهو» به معنی «او» در ذکر خود استفاده می کنند. «هو» در عربی و عبری به معنی «او» ست که در این فرهنگ زمانی استعمال می شود که «او» قابل درک شده باشد.^۲

«یهوه، نام خدا، وقتی که بر موسی نازل شد گفت: «اهیه، اشه، اهیه»، یعنی هستم آنکه هستم، اما قوم بنی اسرائیل آن را به معنی «او هست» گرفتند که معنی لایتغیر و مطلق در کمال را نیز می دهد. سفر پیدایش باب ۳۳ نشان می دهد که هرگاه نام «یهوه» برده شود، منظور صفت رحمت خداست.^۳

در اشاره به خدای اسرائیل، الوهیم با پسوند «ها- الوهیم» و فعل و صفت جمع همراه و به معنی «خدای حقیقی» است. (پیدایش ۲۰: ۱۳ و خروج ۳۲: ۴)

این نام که بعد از «یهوه» از اسمای اعظم به شمار می آید، از همان قداست «یهوه»

۱- گنجینه ای از تلمود، ص ۴۹.

۲- Buber، ۵۰، ۱۹۹۳p

۳- بررسی تطبیقی اسمای الهی، ص ۱۷۱.

بررسی مراتب تجلی خداوند از دیدگاه عرفان قبالا / ۴۳

برخوردار است و بیشتر به جنبه عدالت و داوری خدا اشاره دارد، در حالی که یهوه به رحمت خداوند دلالت دارد. (تلمود، بریشت ربا ۳/۳۳)

راشی معتقد است که خداوند عالم را براساس عدالت که برخاسته از رحمت است، برپاداشت. در غیر این صورت و بر پایه رحمت محض غیرممکن بود (یعنی براساس دونام یهوه و الوهیم)^۱

«الوهیم نامی است که به خدا نسبت می دهند که بعد از انفصال عین از ذهن رخ داده است ولی بر روی این مفاک هولناک پلی بسته شده است.»^۲

در دین یهود، خداوند نامهای زیادی دارد؛ از جمله نیگلوت (ظاهر)، نیصتاروت (باطن)، ابوت (پدر)، رال تقاموت (خدای ذوالانتقام)، ال قنوا (خدای غیور)، ال عیلا (خدای اعلا)، الوکینو پارحمیم وهصلیحوت (خدای ماه که رحمت ها و بخشش ها از اوست).

نوسه عاون وایشع و خطاآ (آمرزنده خطا و گناه) (خروج ۶:۷/۳۴)

ممیت (خدایی که میمیراند) (مزمور ۱۱:۳۳)

انی یشون لف انی احرورن (من هستم اول و آخر) (اشعیا ۴۸: ۱۲)

هگاؤل (خدای بزرگ)

هکپیور (قدرتمند)

صیبت هصیبوت (مسبب الاسباب)

عیلت ها عیلوت (علت العلل)

ذات خدا

اگر به سیر خداپرستی در طول تاریخ توجه کنیم، ادعای یهودیان مبنی بر یکتاپرستی و گسترش مفهوم «ذات خدا» و لایوصف بودن آن، تا حدودی صحیح است. قابل ذکر است که علمای مسلمان انسان را از ابتدای آفرینش یکتاپرست می دانند که در طول تاریخ این اعتقاد به انحراف و چند گانه پرستی کشیده شده است؛ اما برخی از مورخین غربی (چون ویل دورانت) اعتقاد بشر به یکتاپرستی را به دوران های مختلف تاریخی نسبت می دهند؛ با این حال آن‌ها نیز یهودیان را از نظر یگانه پرستی دارای قدمتی طولانی می دانند.

1- Encyclopedajudaica, vol 5, p 1059.

۲- جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۲۸۹.

عرفای یهود نیز ذات خدا را غیرقابل وصف می‌دانند، با وجودی که عرفان مرکاوا خدایی بشروار را توصیف می‌کند اما در عین حال ذات او را متعال چون سلطان مقدس غیر قابل دسترسی بیان می‌کند. عارفان مرکاوايي حتی پس از عروج هرگز ادعای وحدت با خدا را نداشته و معتقدند که رابطه بین آن‌ها و خدا به صورت عبد و رب باقی می‌ماند.

مکتب عرفانی قبالا الوهیت را دارای دو بُعد می‌دانستند: «۱- بُعد متعالی ذاتی و باطنی یا نامتناهی (Ensof) که گاهی آن را با اصطلاح وام گرفته از فلسفه ی نوافلاطونی و زمانی به میانجی مفهوم های انسان شناختی توصیف می‌کردند؛ ۲- بُعد افلاکی که از ذات و باطن الوهیت سرچشمه می‌گیرد و شامل ده وجه است که زیر عنوان صفت ها (middot)، قدرت ها (kohot) و سپرها (sefirot) آمده است. این نیروهای یزدانی در هیأت انسان فراطبیعی یا درخت، تجسم می‌یابد که همزمان یزدان در دو سیمای ظاهر و باطن است.»^۱

در عرفان قبالی خدا دارای دو وجه عدمی (ان سوف) و وجودی (اسماء و صفات) است. وجه وجودی از وجه عدمی صادر می‌شود. «وجه وجودی که عالم صفات و اسمای الهی است، وجه ایجاد و کلمات خلاقه خداوند است و همان صورت انسانی یا آدم قدیم است که صورت متجلی خداوند است و سفیروت به منزله اعضای بدن اویند.»^۲

بسیاری از ظاهر گرایان قبالیان را به دلیل این دو وجه در خداشناسی متهم به ثنویت گرای می‌کردند. اما از آنجایی که آنها نمی‌خواستند گرفتار موارد تشبیهی خداوند در کتاب مقدس شوند؛ و از طرفی تعالی خداوند از این موارد را نشان دهند قائل به این وجوه برای خداوند شدند.

واسطه در خلقت

در عرفان یهودی برای اینکه تعالی خداوند از مخلوقات را حفظ کنند و در عین حال فاصله بین خدا و مخلوقات را بر طرف کنند؛ قائل به واسطه در خلقت شدند. اعتقاد به مخلوق نخستین فقط اختصاص به عرفای یهود ندارد، بلکه در برخی مکتب های عرفانی دیگر نیز مطرح شده است. از جمله در عرفان مسیحی می‌توان اصطلاح «کلمه» در انجیل یوحنا و در عرفان اسلامی «حقیقت محمدیه» را ذکر نمود. در سنت یهودی این اصطلاح را فیلون اسکندرانی

۱- آیین قبالا، ص ۳۵-۳۶.

۲- فصلنامه اندیشه دینی، ص ۷۲.

(فیلسوف یهودی یونانی) به کار برد. در مکتب قبالا و حسیدیسم معادل این اصطلاح شخینا (حضور خدا در عالم) و کاود نامیده می شود. «طبق تعلیم الهیات یهودی، خدا، شخص و در عین حال وجود محض بسیط، مطلق و قائم به ذات است؛ هیچ فضا یا مکانی را اشغال نمی کند اما بر همه اشیا احاطه دارد و با وجود این، متعالی، وجودی توصیف ناپذیر و فوق فکرت است و تنها از طریق شهود، قابل دریافت است. فیلون تحت تأثیر این عقیده و تأکید بر تعالی الهی، به مفهوم موجودات واسطه رهنمون شد، تا فاصله میان ذات الهی و جهان مادی را پر کند؛ عالی‌ترین این موجودات عقل (Nous) یا لوگوس (Logos) است که صادر نخستین و ازلی و قدیم است. لوگوس در نظر فیلون، قطعا نسبت به خدا فروتر است و باید در ردیف مخلوقات قرار گیرد ولی شامل بسیاری از موجودات دیگر است و بر آنها تقدم و برتری دارد، و واسطه و وسیله خدا در خلق این عالم است. فیلون، لوگوس را جوهری غیر جسمانی، کلمه نامادی خدا یا کلام خدا و در عین حال درونی و متعالی می دانست، به صورت موجودی تابع و واسطه که خدا از طریق آن خود را متجلی می کند و فاعل است.»^۱ با وجودی که عرفای یهودی در طول تاریخ به دلیل اعتقاد به وجود واسطه در خلقت به ثنویت گرایمی متهم شده اند اما آنها نمی خواستند همانند فلاسفه یهودی خدایی غیر قابل وصف را توصیف کنند؛ یا مانند ظاهرگرایان خدایی با ویژگی های بشری را وصف کنند. آن ها خدا را در عین تعالی از عالم ماده با وجود واسطه در خلقت، حاضر و ناظر در سراسر عالم وجود می دانند.

سفیروت ها (مراتب تجلی)

عارفان یهود برای شناخت خدا از تجلی، اسماء و صفات یاد می کنند. در مکتب رازورزی قبالا آفرینش، مفهوم تجلی و ظهور را دربردارد. تجلی خداوند از مراتب بالا به پایین تحقق می یابد تا به مرتبه خلق برسد.

آنها ذات خدا را قابل وصف و شناخت نمی دانند، آن را چون اسلام لایدرک و لایوصف می خوانند. قبالیان ذات را واحد اما مراتب تجلی یا همان سفیروت ها را دارای کثرت می دانند. سفیروت ها در اولین مرتبه وجودی وحدت داشته و در مراحل بعد کثرت را می پذیرند. این ساحت های مختلف الوهی مبنای عالم محسوس و خلقت مداوم موجودات هستند. هم چنین مراتب تجلی، صفات رحمت و غضب را نیز شامل می شود. در عرفان اسلامی نیز

۱- فصلنامه اندیشه دینی، ص ۶۸.

مراتب تجلی (حضرات خمس) که منشأ ایجاد و خلقت عالم است، ملاحظه می شود. بحث سفیروت ها (SEFIROTH) یکی از مباحث پیچیده عرفان یهودی است که در آن وحدت در کثرت و کثرت در وحدت قابل مشاهده می باشد. «سفیروت ها صفات خداوند هستند که مخلوقات مطابق آن ها خلق شده اند، سفیروت ها تجلی خداوند نیز نامیده می شوند. ده سفیروت وجود دارد و اغلب همچون یک درخت اشکال یا صوری متحدالمرکز یا مانند یک شمعدانی شاخه شاخه به تصویر کشیده می شوند.»^۱ ریشه های این درخت (شجره الهی) دران سوف یا همان وجه متعالی خداوند قرار دارد.

سفیروت های به شکل شمعدانی دارای هفت شاخه و سه گره و یک پایه هستند. پایه نشان وحدت سفیروت ها در عین کثرت آنهاست. «مطابق با آنچه در سفر خروج آمده، (۲۵:۳۱) جزئیات ساخت شمعدانی هفت شاخه در کوه سینا توسط خداوند به موسی (ع) داده شد. این شمعدانی از تکه ساده ای از طلا ساخته شده است. هفت شاخه و سه گره آن در سنت قبلانمادی از عالم واحد ده سفیروت است. شاخه های قسمت چپ این شمعدانی نمادی از صفات غضب الهی و آن ها که در سمت راست هستند صفات رحمت الهی را نشان می دهند. این هر دو در ستون مرکزی و جایگاه تعادل متمرکز می شوند. کیفیت هر یک از این صفات، دیگری را تعدیل می کند.»^۲

سفیروت ها را به انسان نیز تشبیه می کنند. این انسان جامع اسماء و صفات الهی است، که آدم قدامون نامیده می شود. اولین مرتبه سفیروت یعنی کتر (تاج) بر بالای سر و دهمین مرتبه آن ها؛ یعنی ملکوت یا شخینا در زیر پای او قرار دارد. در جای خود به اصطلاح آدم قدامون پرداخته می شود.

از آنجایی که ذات حق غیرقابل وصف است؛ از طریق نماد می توان به توصیفی از او دست یافت. بنابراین سفیروت ها نوعی سمبل و نشانه های وجود حق هستند. این سفیروت ها وجودشان از ان سوف است. ان سوف از طریق اسماء و صفات با جهان ارتباط برقرار کرده و در همان حال عین سفیروت هاست و از آن ها جدا نیست. رابطه سفیروت ها را با ان سوف همانند رابطه جسم و روح می توان در نظر گرفت؛ با این تفاوت که جسم و روح در مرتبه

۱- ادیان جهان، ص ۱۳۶.

۲- یهودیت، ص ۲۸۵.

وجودی با هم فرق دارند، زیرا جسم وجود مادی و روح وجود روحانی است؛ اما سفیروت ها و جهان از یک وجودند. در این اعتقاد قبالاییان نوعی وحدت وجود نهفته است که در جای خود قابل بررسی و پژوهش است.

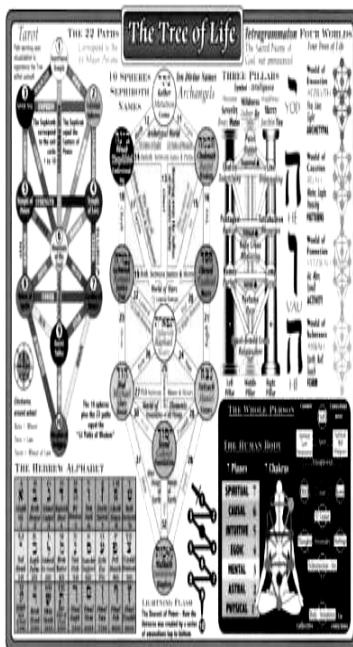
سفیروت‌های ده گانه به عنوان مراحل برای رسیدن به خدا محسوب نمی شوند بلکه مراحل تجلی الهی را نشان داده که باهم تعاون داشته و مکمل همدیگرند. آنها ده اسم خداوند هستند که در مجموع اسم اعظم الهی را تشکیل می دهند و از خدا جدا نیستند. «وی ذات آنهاست و آنها ذات اویند.» (زهرج، ۱۱، اب و ۷۰ الف) سفیروت ها مراحل نزول وجود را نشان می دهند و مراتب صعود و رسیدن به عوالم متعالی وجود را شامل نمی شود.

مکاتب مختلف سفیروت‌ها را به صورت‌های متفاوتی بیان کرده اند. اما همه بر این نکته که این سفیروت‌ها تفسیر باطنی بر تورات است، اشتراک دارند. این نکته قابل توجه است که عارفان مسلمان نیز قرآن را دارای تفسیر باطنی می دانند. شولم (محقق و پروفیسور در رشته عرفان یهود) می نویسد که: «تورات از نظر اینان منظومه ای حی است که در حیات رمزی خویش جان می گیرد که در طی معانی حیات بخش خویش در لابه لای قشر ظاهری نامحدودی

می جوشد و می تپد تا به معنای عمیق و معنوی تورات که تطابق دین مکنون با ستر بدیع تورات نیز هست، می رسد.^۱

تصویر مقابل سفیروت ها را به شکل آدم قدامون نشان می دهد. فهرست سفیراها به این شرح است:

- ۱- کتر (Keter): تاج (دیهم)
- ۲- هوخما (Hokhmah): حکمت
- ۳- بینا (Bina): بصیرت
- ۴- گدولا (Gedullah): عظمت یا حسد (Hesed): عشق
- ۵- گورا (Gerurah): جبروت یا دین (Din): رحم
- ۶- تیفت (Tifrtet): زیبایی، جمال یا رحیم (Rahamim): رحم
- ۷- نصح (Nezah): ابدیت
- ۸- هود (Hod): شکوه

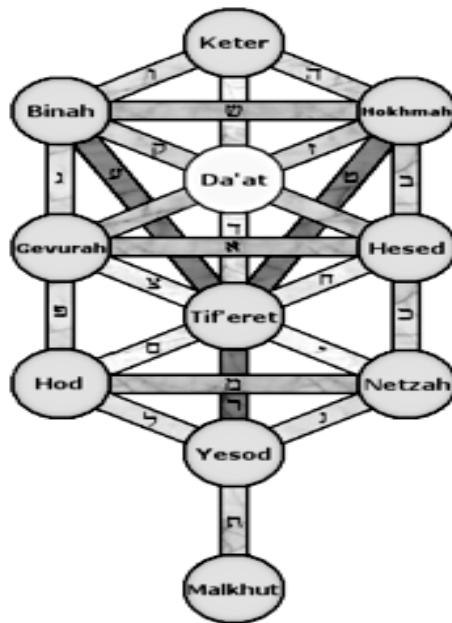


۱- همان، ص ۶۱.

۹- یسود (Yesod): انسان صدیق یا یسود عولام (yesod olam): بنیان عالم

۱۰- ملخوت (malkut): ملکوت یا شخینا

«از قرن سیزدهم به بعد، یک سفیرا به نام «دعت» یا «شناخت» بین هوخما و بینا قرار دادند که سفیرایی جدا نیست، ولی نقش هم آهنگ کننده دارد.»^۱



مراتب سفیروت ها

در زوهر سفیروت ها به سه عالم تقسیم می شوند (عالم عقل، عالم حس و عالم طبع): «گروه نخست مجموعه سه گانه ای را تشکیل می دهند که به مثابه تجلی فکر الهی قوام می بخشند. نخستین سفیروت کتر (یهیم) نامیده می شود و گفته می شود همانند اراده در فلسفه بن جبرون، نمودار مرحله آغازین فرآیند خلق الهی است. کتر موج پیدایش دو سفیروت موازی، یعنی خوخما (حکمت) و بینا (فهم) گردید. با این دو، شاهد نفوذ اصل ثنویت هستیم که بر طبق دیدگاه قبلا، در سراسر عالم جریان دارد و قبلا بر حسب رابطه جنسی زن و مرد از آن نام می برد. با اطلاق این اصل به مجموعه سه گانه نخست، می توان گفت که خوخما پدر، عنصر نرینه و اصل فعال در جهان است زیرا طرح و نقشه عالم را با همه تنوع بی کران صورت و

۱- نردبانی به اسمان نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود، ص ۳۷۰.

حرکات آن در خود نهفته دارد. از طرف دیگر، بینا مادر واصل منفعل و پذیرنده یا اصل تفرد و افتراق است.

مجموعه سه گانه دوم خداوند را به عنوان نیروی اخلاقی درون ذات عالم تفسیر می کند، از مجموعه سه گانه نخست سریان می یابند که او را نیروی اندیشنده درون ذات عالم معرفی می کند.^۲ این سفیروت ها اسماء اعظم الهی، جامه های الوهیت یا تاج های عرفانی پادشاه مقدس هستند. هم چنین این مراتب تجلی نشان دهنده حیات خداوند هستند، بنابراین عارفان یهودی خداوند را حی می دانند که این صفت جز صفات ذاتی (ثبوتی) خداوند است. این نگرش آن ها برخلاف برخی فیلسوفان یهودی از جمله موسی بن میمون است، که شناخت خدا را منحصر در صفات سلبی می دانند.

دهمین و آخرین سفیره ملکوت یا شخینا نامیده می شود که: «بیانگر هماهنگی همه سفیروت است و بر حضور خداوند در عالم دلالت می کند. این سفیره، شخینا یا (حضور درونی) نیز نامیده می شود.»^۳ بعداً به آن پرداخته می شود.

تعریف سفیروت ها

این سوف: در کتاب مقدس و تلمود این اصطلاح وجود ندارد اما در آیین عرفانی یهود از آن به عنوان ذات ناشناخته خدا یاد می کند. «این زمانی است که هنوز عالم را خلق نکرده، بلکه به صورت «این سوف» وجود داشته که بعد با نام یهوه خود را به سفیروت یا «آدام قادمون» ظاهر می کند تا دیگر صفات و اسمای او مانند «شدای» و «الوهیم» و غیره ناشناخته شوند. طبق نظر قبالا، این اسمای از طبیعت او ناشی می شوند، نه گمانی انسانی؛ زیرا خدایی را که در خویشتن خویش پنهان است می توان فقط با استعاره به مدد کلمات و به طریق رمزی نامید که هرگز اسمای واقعی او نیستند.»^۱ آن سوف وجه غیبی و متعالی خداوند است. بنابراین آن را وجه عدمی نیز می نامند زیرا شناخت و علمی درباره آن ندارند. آن سوف را با غیب الغیوب در عرفان اسلامی می توان مترادف گرفت.

کتر: کتر و نه سفیره دیگر وجه وجودی آن سوف هستند. کتر راجز از طریق تنزیه نمی توان شرح داد. چون هیئت و شکلی ندارد و خود را در سفر خروج باب سه آیه چهارده «اهیه، اشه، اهیه» (هستم آنکه هستم) معرفی می کند. در این حالت، یعنی در وجه اهیه خود که ذات

۱- بررسی تطبیقی اسمای الهی، ص ۱۹۶.

لا یتغیر و مطلق است و به «این» نامیده می شود، کتر کثرت قبول نمی کند، بلکه واحد است، اما نه سفیره دیگر مانند نُه شعله چراغ نورانی از آن متجلی می شوند. در این مقام که واحد است، تفریق بین هستی، فوق هستی، یا عدم نیست؛ همین طور که آشوب و هرج و مرج وجود ندارد. کتر، اصلی است که در آن واحد با هر دو «این» و «اهیه» شناخته می شود، یعنی کتر «این سوف» است که در یک زمان، هستی و عدم را داراست، در حالی که هر یک از ممکنات خصوصیت خود را نیز داراست.^۱

کتر را تاج می نامند. «این سفیرا نخستین انکشاف خداوند و بیان کننده اسم الوهی اوست. این سفیرا هر آن چه را بوده، هست و به هستی خود ادامه می دهد، شامل می شود.»^۲

حکمت (هوخما): حکمت از صفات رحمت خداوند است. «حکمت درخشش وجود الهی است که از پرتوهای جرقه هایش همه چیز به وجود می آیند. هر جرقه جوهره و ذات نمونه اول هر چیز است که با وجود الهی در اتحادند و آن وجود الهی همان نمونه نخستین جهانی است و هر جرقه به منزله خورشید نامتناهی آن است. در حکمت است که خداوند خود را کل موجودات می داند، زیرا حکمت نهایت و انتهای دوگانگی ها و تضادهاست.»^۳

این سفیروت جلوه گر بازوی راست آدم قادامون می باشد. «این سفیرا عقل الوهی است و درخشش هوش و درایت در انسان. این صفت با صفت غضب در جهت مخالف خود یعنی بینا متعادل می شود.»^۴ در حکمت تفکر خلقت و ذات اشیا برای آفرینش موجود است.

بینا: حکمت از طریق بینا یا بصیرت در عالم ظهور می یابد. «بینا را نه فقط می توان به عنوان عقلانیت گرفت بلکه افزون بر این، می توان امری دانست که در میان اشیا تقسیم گشته و سبب تمایز می شود... او مادر سماوی است که تحت عنوان «تمامیت محض همه تفردها» ملحوظ است و در آن همه صورتها، پیش از این، صورت یافتند ولی هنوز در وحدت عقل الهی محفوظ و مصون مانده اند که ایشان در آن به تأمل می نشینند.»^۵

بینا اولین صفت از صفات غضب است که نشان دهنده بازوی چپ آدم قادامون نیز

1- schaya.1, universalmeaning, 1971, pp. 36-38.

۲- ادیان جهان، ص ۱۳۷.

۳- بررسی تطبیقی اسمای الهی، ص ۱۹۹.

۴- ادیان جهان، همان.

۵- جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۲۸۷.

می‌باشد. «این مفهوم نمادی از شهود الهی است و به معنی مقاومت و پایداری در پذیرش سنت و استفاده از عقل در انسان است»^۱ در این سفیروت ذات اولیه اشیا (مترادف با اعیان ثابت‌ه در عرفان اسلامی) که در سفیروت حکمت الهی موجود و نامشخص است از یکدیگر متمایز و مستقل می‌شوند. با این وجود هنوز در عالم عقل به سر می‌برند. هفت سفیره بعدی که از سفیره بینا یا مادر جریان می‌یابد، نماد هفت روز آغاز آفرینش می‌باشد.

حسد: این سفیرا نتیجه تناکح پدر (حکمت) و مادر (بینا) است. «این اولین پرتوافشانی کیهانی خداوند است که به میزان نیاز موجودات به آنها اعطا می‌کند. برای تجلی محبت خود در موجودات، ناچار از محدود کردن آنهاست و این کار را با ابزار قضاوت جهانی یا «دین» انجام می‌دهد. این قدرت یا «دین» برگرفته از «بینا» یا تمییز و بصیرت است. «دین» را همانند بذر تاریکی در درون نورانی خود نگاه می‌دارد، هنگام رشد، این دانه صورت سفیره مخصوصی را می‌گیرد که گرچه در ظاهر متناقض به نظر می‌آید، اما در عین حال مکمل آن است.»^۲ حسد را می‌توان با فیض مقدس در عرفان اسلامی مترادف دانست زیرا اعیان ثابت‌ه وقتی در مرتبه فیض مقدس قرار می‌گیرند متقاضی آثار و احکامی می‌شوند و خداوند با عدل ذاتی خود و طبق استعدادشان در مرتبه ربوبیت به آنها جامه هستی می‌پوشاند. حسد، محبت و عشق خداوند است که با دین (قدرت برگرفته از بینا) ابزار قضاوت او، بر موجودات تجلی می‌کند.

حسد از صفات رحمت محسوب می‌شود. «این سفیرا مظهر کیفیاتی الهی و انسانی همچون تساهل، تسامح، بخشش و کرم و عشق می‌باشد که با گورا از صفات غضب متعادل می‌شود.»^۳

گورا (خشم): خشم همانا انکار نفی حقیقت واحد اوست که در ابتدا به صورت خلأ یا تاریکی کیهانی متجلی شد و در تمام مخلوقات متفرق قرار گرفت که نقطه مقابل آن «واحد» بدون دومی است، اما لطف و محبت خدا که مصداق عدم تناهی الهی است و در همه آفریده‌های متناهی جاری است، بر فعل انحصاری خشم غالب می‌آید و تاریکی و فضای تهی

۱- ادیان جهان، ص ۱۳۷.

۲- بررسی تطبیقی اسماء الهی، ص ۲۰۲.

۳- ادیان جهان، ص ۱۳۶.

کیهانی را با پرتوافشانی و حضور معنوی خود در همه جا، پر و نورانی می سازد؛ لذا خشم ساکن در موجودات متناهی است که در تمییز از یکدیگرند، و همین خشم، چنانکه موجودات از حیث عدم تناهی و حدود لحاظ شوند، مبدل به لطف و محبت خدا می شود. در واقع خشم خداوند جنبه منفی لطف و محبت او در ظهور است و از آنجا که هرچیز با ضد خود شناخته می شود پس خشم عکس لطف است و قبلا می گوید هر جا که خشم خداست، لطف و محبت او نیز هست یا به عکس، زیرا هر دو دراصل واحدند.^۱

تیفره (رحمت)، نصح، هود و یسود: تیفره یا رحمت خداوند هماهنگی بی کران و سعادت آمیز در ممکنات را تشکیل می دهد. این هماهنگی در «کتر» بالقوه و در تیفره به صورت نمونه های نخستین و خاص نمودار می شود، درحالی که صفات هر یک در آمیزش با دیگری است. نصح یا نصرت قدرت مطلق و خالقی است که با حیات بخشیدن به موجودات، عوالم متجلی را خلق می کند این سفیره مذکر است. هود یا جلال و عظمت خداوند که مؤنث است از نصرت سرچشمه می گیرد تا در عین اینکه عالم کثرت را ایجاد می کند، نشان دهد که بین تمام صور کثیر ظاهری وحدتی نهفته است و ریشه در یک واحد دارند.^۲

در مورد سفیرای ششم ونهم ذکر شده که: «تیفرت به معنای زیبایی و حسن است و یسود به معنای اصل و اساس و بنیاد است... تیفرت که روح القدس بر فراز آن پرواز می کند قلب قلب ها است که ذات اشیاء در آن سکنی گزیده اند. یسود بنیاد و اساس هر آن چیزی است که وجود دارد. این مفهوم در انسان ها به معنی نفس است، همان چیزی که پایه و اساس آگاهی است.»^۳

«سفیرا نهم یسود، که برون از همه سفیروهای بالاتر - که جملگی با صورت خیالی شاه درهم تنیده اند. چون به شخینا فرو می ریزد به عنوان قوای تولیدمثل زندگی تفسیر می شود که به طور پویا در کل جهان اثر می کنند. بیرون از اعماق مکنون این سفیروت، حیات الهی در عمل تولید مثل عرفانی جریان می یابد.»^۴ یسود شامل نیروهای آفریننده خدا نیز می باشد. پس از یسود آخرین سفیره شخینا نام دارد که به دلیل اهمیتش در عرفان یهودی به بررسی آن می پردازیم.

1- schaya. Luniversal meaning, 1971 p. 48.

۲- بررسی تطبیقی اسمای الهی، ص ۲۰۲ - ۲۰۴.

۳- ادیان جهان، ص ۱۳۶.

۴- جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۲۹۵.

شخینا (آخرین سفیروت)

دهمین سفیره شخینا نامیده می شود. از شخینابه معنی نور و جلال خداوند یا حضور او در عالم و به خصوص در اماکن مقدس یاد می شود. اصطلاح جلال خداوند در کتاب مقدس مطرح شده که سعدیا گائون آن را مترادف با شخینا گرفته است. «از نخستین روزی که ذات قدوس متبارک جهان را آفرید، همواره مشتاق آن بود که در میان آفریدگان خود در جهان دنیا، مسکن گزیند، ولی این کار را نکرد. اما هنگامی که میشکان برپاشد و ذات قدوس متبارک شخینای خود را در آن جلوگر ساخت، فرمود: چنین نوشته شود که دنیا امروز آفریده شده است.» (بمیدباربا، ۶:۱۳)

شخینا یا ملکوت در آیین قبالا به منزله اصل مؤنث دختر و ملکه عالم مظاهر الهی (سفیروت) است. در واقع شخینا، آخرین سفیروت به صورت دختری است که هر چند زادگاهش صورتی از نور است، اما باید آواره سرزمینهای دوردست باشد که نماد دورافتادگی او از اصل الهی خویش است... او نه تنها همیشه در رنج است، بلکه به صورت ملکه یا دختری عروس خداوند، مادر هر فرد اسرائیلی است. ابراهیم هلوی، شاگرد لوریا در سال ۱۵۷۱ شخینا را کنار دیوار ندبه در اورشلیم به صورت زنی سیاهپوش و گریان دیده است که برای همسر دوران جوانیش گریه می کند.^۱ با توجه به نگرش عارفان قبالایی در خصوص اصطلاح شخینا یکی از ویژگی های خداپرستی یهودیان (اختصاصی کردن خدا به بنی اسرائیل) نمایان می گردد. نکته دیگر توجه به جنس مؤنث و نوعی ثنویت جنسی در این مکتب است. شخینا در این مکتب جنس مؤنث و منفعل می باشد.

از القاب دیگر شخینا یا ملکوت، در قبالا ملکه و همسر پادشاه الهی است. او مادر زیرین (در مقابل بینایا مادر متعال) و باکره اسرائیل است و چون به طور مستقیم حامل وحی است، پس او را تجلی خدای بزرگ می دانند، در عین حالی که کالبد عرفانی و جامعه اسرائیل را نیز تشکیل می دهد.

از یک سو آینه است و از سوی دیگر منشور تجلی الهی است. از یک طرف انواری را که از تیفره یا پادشاه که به واسطه یسود دریافت کرده بود، به سوی آن منعکس می کند و از طرف دیگر، با شکستن آن انوار حاصل از وحدت سفیره ها، آنها را خارج و عالم را خلق

۱- همان، ص ۲۹۸.

می‌کند.^۱

حسیدیم شخینا را کاود می‌نامند. «کاود یعنی آن جنبه از خداوند که حضرتش بر انسان نازل می‌فرماید، از نظر نهضت حسیدی، خدای خالق نیست بلکه نخستین مخلوق وی یا صادر اوّل است ... این کاود، «اشعه اعظم است که شخینا نام دارد» و نیز مانند روح هقودیش ruahha-kadesh یا روح القدس است.»^۲

شخینا در مکتب حسیدیم وجهی از خداوند است که بر مخلوقات متجلی می‌شود. این وجه علاوه بر تجلی بر انبیا بر عارفان نیز متجلی می‌شود. شهود این وجه از خداوند آرزوی عارفان یهودی بوده است. هم چنین این اصطلاح با وجود مخلوق بودن نزد حسیدیان وجودی ازلی و قدیمی است. «شخینا خداوند یا جلال مرئی اوست و نه خود او، زیرا خداوند دو وجه دارد، مرئی و نامرئی یا عدمی و وجودی. در مکتب حسیدیم، شخینا مفاهیم دیگری همچون کروب (فرشته مقرب که جلال مرئی است) یا تقدس یا عظمت دارد که این دو مفهوم شرق و غربی الهی هستند که حمایت از سلطنت و ملکوت خداوند باد.»^۳

در این مکتب براسرار تجلی و ظهور بیش از اسرار خلقت تأکید شده است و خداوند از طریق «کاود» تجلی می‌کند. در مکتب قبلا علاوه بر توجه به مراتب تجلی به خلقت بیشتر پرداخته شده است.

آدام قادامون (جامع سفیروت ها)

همان طوری که گذشت، آیین عرفانی یهود سفیروت‌های صادره از خداوند را به درخت و انسان تشبیه می‌کند و تشبیه به انسان مأخوذ از کتاب مقدس است و از آن به آدم ازلی Adamkadmon یاد می‌شود.

از نظر دانشمندان یهود این اصل که انسان شبیه خدا آفریده شده، دلیل بر فضیلت نوع بشر بر بقیه مخلوقات است. «زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخته است» (سفر پیدایش، ۹: ۶). آدام قادامون در اصطلاح به معنای انسان کامل و جامع سفیروت‌هاست. «سفیروت در ترتیبی خاص به صورت انسان، یعنی آدام قادامون (انسان نخستین)، با کیفیات منفعل که در سمت

1- shaya, universalmeaning, 1971, p, 57.

۲- جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۱۷۰.

۳- بررسی تطبیقی اسمای الهی، ص ۲۰۶.

چپ قرار دارند مجسم می شوند، در حالی که آفریده های حاصل از اتحاد هر دو سفیره موقعیتی در طول خط عمودی مرکزی دارند. در رأس و غالب بر کل ارگانیزم کتر (دیهم) قرار دارد، در حالی که ملخوت (سلطنت) در پایین واقع شده است. قلمرو سفیروت جهان اصیلوت (صدر) است. با وجود این، قلمرو نفوذ آنها تا سه جهان دیگر که آن جا فعالیت واقعی شان آغاز می شود گسترش می یابد.^۱

جهان آفرینش مظهر عالم اسماء و صفات الهی است؛ کامل ترین مصداق مراتب تجلی و اسماء الهی آدم قدامون است. به این معنا جهان آدم کبیر و انسان آدم صغیر است. هر آنچه در عالم صغیر هست مصداق آن در عالم کبیر یافت می شود. در عرفان قبالا منظور از آفرینش انسان به صورت خدا به دلیل جامع و مظهر بودن مراتب و عوالم وجود الهی است. موسی دی لئون بیان می دارد: «آری او مستجمع همه قوای الهی است که در درون کتاب خلقت در کار است.»^۲

از نظر عرفای یهود در ابتدای خلقت وحدت (yihud ییحدود) بین ان سوف و شخینا برقرار بود. آفرینش نخستین به صورت عالم روحانی بوده که آدم قدامون (انسان نخستین) به جای توجه به خالق و اصل وجود خود، مجذوب عالم آفرینش شده و به پرستش شخینا پرداخته است. با این گناه عالم روحانی به عالم جسمانی سقوط کرد. (هبوط و رانده شدن از بهشت) به خاطر این گناه وحدت بین عالم بالا گسسته شد. شخینا تبعید و فیض الهی از جهان قطع شد. بر اثر تبعید شخینا شر و فساد سراسر جهان را فرا گرفت. «برای پیوستن دوباره شخینا به ان سوف، و از این راه بازگرداندن وحدت آغازین آسیب دیده و از آن ها تجدید فیضان بی مانع عشق و رحمت الهی غایتی است که انسان برای تحقق آن در جهان آفریده شد.»^۳ انسان با پیروی از دستورات تورات، انجام اوامر و ترک نواهی موجود در شریعت یهود و از راه تقوا به کمال عقلانی و اخلاقی خواهد رسید.

در بیان گناه نخستین آدم در زوهر خیلی واضح سخن نگفته زیرا نمی خواهد رازی را که تورات آشکار نکرد، فاش کند. اما شمعون بن یوحای به کنایه در این کتاب می گوید: « که

۱- یهودیت، ص ۲۸۶.

۲- جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۲۹۹.

۳- یهودیت، ص ۲۸۸.

سفیروت بر آدم نازل شد در هیأت شجر حیات و شجر معرفت؛ یعنی اولین و آخرین سفیروت، آدم به جای آنکه به حفظ وحدت اساسی و اصیل آنها بکوشد و در نتیجه وحدت قلمرو «حیات» و «معرفت» را پاس دارد و از این طریق رستگاری را به جهان به ارمغان آورد، آنها را از هم جدا کرد و در ذهن خویش عبادت شخینا را جای داد بدون آنکه وحدت آنها را با سایر سفیروت درک کند. لذا وی مانع جریان حیاتی شد که از قلمرویی به قلمرویی دیگر جاری است و در عوض، تمایز و فصل و افتراق و انفراد را به جهان آورد.^۱

هر فرد موظف است که با رسیدن به خدا و کمال اخلاقی و روحی برای برگرداندن و تجدید این وحدت (بیحد) از دست رفته، تلاش کند. «اما عالی ترین سهم در تحقق این کمال مطلوب باید به طور دسته جمعی و از جانب جامعه اسرائیل ادا شود. این مسئولیتی است که به واسطه برگزیدگی آنها به عهده ایشان گذاشته شده است.»^۲

تطبیق انبیاء بر سفیروت ها

قبالایان که پیرو ظهور خداوند در تجلیات سفیروت ها هستند، معتقدند که هر پیامبری مظهر ظهور یکی از سفیروت هاست که رسالت و مأموریت آنان را نیز تشکیل می داد. در واقع در بعد تاریخی هر یک از انبیاء مأموریت و چگونگی ابلاغ وحی خداوند را تحت نام آن سفیره، برای قومش به عهده داشت. به طور مثال حضرت موسی تجسم «بینا» بود که عقل کیهان شناختی او، در عین حال، مادر قانون عوالم است. حضرت ابراهیم، تجسم «حسد» که محبت عالم است، اسحاق تجسم «دین» که قدرت اوست و یعقوب تجسم «تیره» که جمال و هماهنگی میان تمام صور و ممکنات و نشان دهنده حضور خدا در همه جاست و مسیحا تجسم حکمت خداوند است که حضور نجات بخش او را می رساند. انبیای دیگر نیز هر یک تجلیات ضعیف تری از سفیروت هستند.^۳

تطبیق اسمای خدا با سفیروت

نام «یهوه» از چهار حرف (ی، ه، و، ه) تشکیل شده و هر حرف آن بیانگر یکی از مراتب

۱- جریانات بزرگ در عرفان یهودی، ص ۳۰۱.

۲- یهودیت، ص ۲۸۹.

3- shaya, universal ..., 1971. p. 87.

حقیقت الهی است. این اسم اعظم جامع تمام اسامی است. «درک اسمای مقدس خداوند همچون یهوه و ادونای (سرور و آقا) وابسته به معرفت سفیروت است، زیرا سفیروت بیانگر اسامی خداست برای ذکر، البته هر اسم در کنار مفهوم خود، حرفی از حروف چهارگانه یهوه را نیز دربردارد. به طور مثال «اهیه» مناسب با «کتر» و «یاه» اشاره بر «حکمت» دارد. الوهیم در صورت عام، نام «بینا» ست، زیرا در این نام است که تمام حقیقت نام یهوه در تجلیات غریب خدایان ظاهر می شود. «ال» به معنی «خدای واحد» یا الوهی به معنی «خدای من» که اشاره به خدایان متعال دوردست دارد، یعنی تجلی واحد مطلق در مظاهر متمایز، نام «دین» است به معنی عدل، «یهوه» سفیره «تيفره» یا جمال را نشان می دهد که نه تنها شامل حضور خدا در همه جاست، بلکه وجه متعال او را با وجه همه جا حاضرش تلفیق می دهد. «یعنی ی ه + و ه»^۱

نتیجه

در عرفان قبالایی خدا دارای دو وجه عدمی (ان سوف) و وجودی (اسماء وصفات) است. آن ها برای اینکه تعالی خداوند از مخلوقات را حفظ کنند؛ معتقد به واسطه در خلقت بودند. با وجودی که عارفان قبالایی را به دلیل این اعتقاد متهم به ثنویت گرایی می کردند اما این واسطه در خلقت چیزی جز اولین مرتبه تجلی حق نیست. مترادف این اعتقاد در میان عارفان مسلمان را می توان با عنوان تجلی ذات در نظر گرفت. در نتیجه این نگرش را دلیلی برای انکار یگانه پرستی عارفان یهودی، نمی توان دانست.

در عرفان یهودی انسان در آغاز آفرینش دارای جایگاهی رفیع بوده که با گناه اولیه آن را از دست داده و باعث آشوب و فساد در این عالم شده است. آن ها برای باز گرداندن نظم اولیه معتقد به پیروی از تورات و تقوا پیشه کردن هستند. علاوه بر این قوم بنی اسرائیل در این بازگشت نقش مهمی دارند. در این اعتقاد برگزیده بودن قوم یهود حتی در میان عارفان آنان نیز قابل مشاهده است.

در مکتب عرفانی یهودی (حسیدیسیم) اصطلاح «صدیق» رایج است. «صدیق» یا انسان کامل به دلیل تمرکز بر ذات خداوند می تواند علاوه بر خود دیگران را نیز برای قرب الی الله یاری کند. صدیق یا تسادیک (Tzaddik) مرد راست و درست کاری (بوده که به عنوان شخصیتی نورانی و مقدس یکی از تجلیات انوار ده گانه الهی (سفیروت) است. سفیروت ها به

۱- بررسی تطبیقی اسمای الهی، ص ۲۱۱.

صفات غضب و رحمت تقسیم می شوند که همدیگر را تعدیل می کنند. در عرفان اسلامی نیز تجلی کثرت اسماء و صفات را توجیه می کند. «از منظر انسان، تجلی دو بُعد دارد: ظاهر و باطن. ظاهر همان عالم شهادت است، و باطن همان عالم غیب.» (ویلیام چیتیک، ۱۳۸۹: ۱۱۷) همچنین اسلام شناخت خدا را از طریق افعال و صفات به واسطه تجلی آنها امکان پذیر می داند البته ذات خدا مبرا از آن است که با عقل محدود بشر درک شود، لذا بسیاری از بزرگان آن را لایدرک می دانند.

در مراتب تجلی، اصل ثنویت جنسی در بین عارفان یهودی مشهود است. عارفان یهودی در این امور چندان محتاطانه عمل نمی کنند و اجتناب عارفان مسلمان از این مسائل را ندارند. قبالیان که پیرو ظهور خداوند در تجلیات سفیروت ها هستند، معتقدند که هر پیامبری مظهر ظهور یکی از سفیروت هاست که رسالت و مأموریت آنان را نیز تشکیل می دهد. در واقع در بُعد تاریخی هر یک از انبیاء مأموریت و چگونگی ابلاغ وحی خداوند را تحت نام آن سفیره، برای قومشان به عهده داشتند. آنها در تطبیق سفیروتها، حضرت موسی را مظهر بینا، اسحاق دین و حضرت ابراهیم را مظهر حسد می دانند.

در عرفان اسلامی از دیدگاه ابن عربی در **فصوص الحکم** در تطبیق اسماء الهی بر انبیا، انسان کامل را جامع اسماء الهی می داند و حقیقت محمدیه که اشرف همه موجودات خارجی است؛ تحت ربوبیت اسم جامع الهی و مظهر اسم اعظم «الله» می باشد. آدم را مظهر **حکمت** و نوح را مظهر **تنزیه** و ابراهیم را مظهر **خلت و هیمنان** الهی می داند.

مهم ترین مسأله ای که در خداشناسی عرفای یهود، برگرفته از کتاب مقدس وجود دارد، گرایش منوط به تشبیه است. هر چند عارفان یهودی نیز تصویر تشبیهی از خداوند ارائه می دهند. اما همزمان به تنزیه نیز تأکید می کنند. در نهایت جمع بین تشبیه و تنزیه را با نظریه تجلی بیان می کنند. این نظریه نیز در میان عارفان مسلمان مشهور است.

منابع و مأخذ:

- ۱- کتاب مقدس، به همت انجمن پخش کتب مقدسه .
- ۲- آرمسترانگ، کرن، ۱۳۸۳، *خداشناسی از ابراهیم تا کنون*، ترجمه: محسن سپهر، نشر مرکز، چاپ پنجم، تهران.
- ۳- اپستاین، ایزیدور، ۱۳۸۸ هـ ش، *یهودیت*، ترجمه: بهزاد سالکی، مؤسسه پژوهش حکمت و فلسفه ایران، چاپ دوم، تهران.
- ۴- ابن میمون، موسی، ۱۹۷۴ م، *دلالة الحائرین*، تحقیق: نشر دانشگاه آنکارا، آنکارا.
- ۵- اسپینوزا، باروخ، ۱۳۶۴ هـ ق، *اخلاق*، ترجمه: محسنی جهانگیری، نشر، تهران.
- ۶- استیس، و.ت، ۱۳۶۱ هـ ش، *عرفان و فلسفه*، بهاء الدین خرمشاهی، سروش، چاپ دوم، تهران
- ۷- بوکر، جان وستر دیل، ۱۳۸۹، *دیان جهان*، مترجم: سید نیما اورازانی-سیده الهه حسینی پرور، انتشارات سایه گستر، قزوین.
- ۸- المیسری، عبدالوهاب، ۱۳۸۳ هـ ش، *دایره المعارف یهود و صهیونیسم*، ترجمه: مطالعات و پژوهشهای خاورمیانه، ۷ جلدی، تهران
- ۹- دقیقیان، شیرین دخت، ۱۳۷۹ هـ ش، *نردبانی به آسمان نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود*، ویدا، تهران.
- ۱۰- شنکایی، مرضیه، ۱۳۸۸ هـ ش، *بررسی تطبیقی اسمای الهی*، سروش، چاپ دوم، تهران.
- ۱۱- شولم، گرشوم، ۱۳۸۹ هـ ش، *جریانات بزرگ در عرفان یهودی*، ترجمه: فریدالدین رادمهر، نیلوفر، چاپ دوم، تهران.
- ۱۲- کهن، ابراهام، ۱۳۸۲ هـ ش، *گنجینه ای از تلمود*، مترجم انگلیسی: امیر فریدون گرگانی، مترجم عبری: یهوشوغ نتن الی، به اهتمام: امیرحسین صدری پور، اساطیر، تهران.
- ۱۳- کاویانی، شیوا، ۱۳۸۹ هـ ش، *آیین قبلا عرفان و فلسفه ی یهود*، فراروان، چاپ سوم، تهران.
- ۱۴- ناس بایر، جان، ۱۳۸۵، *تاریخ جامع ادیان، علی اصغر حکمت*، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ شانزدهم، تهران.

- 15- Daniel H. Frank and Oliver Leaman (ed), *History of Jewish Philosophy*, Routledge, 1997.
- 16- *Encyclopaedia Judaica*, 17 vols.
- 17- Buber, M., *Moses*, 1993. *Humanities Press*.
- 18- Schaya, L., *The Universal Meaning of Kabbalah*, translated by Nancy Pearson, London, George Allen and Unwin, 1971.

Archive of SID